

### دولت نادرشاه افشار

ترجمه حمید موه‌منی . تهران . دانشگاه تهران . موه‌منه

مطالبات اجتماعی . ۱۳۵۲ . وزیر

فصل دوم = نگاهی کوتاه تاریخ دولت صفویان

۱- موه‌لفان به‌طور مکرر لغت "فتودال" را به‌جای زمیندار، تیولدار و مقطع به‌کار برده‌اند (فرضا" ص ۳۳ کتاب). اهل معنی و از جمله خانم لمتون که تحقیقات طولانی در باب زمینداری در ایران دارند، بر این نظرند که آنچه اساس فتودالیت را در غرب تشکیل داده، به‌صورت آشکار با انواع ملکداری عمده در ایران متفاوت است (خانم لمتون مقایسه‌آز سه نظام اداری fief اروپای غربی و Pronoia امپراتوری بیزانس و اقطاع به عمل آورده‌اند و ضمن برشمردن چهار اصل فتودالیتسه که الف - chevalier - ب - vassalic commandation ج - fief و د - château است، به این نتیجه رسیده‌اند که نه fief را می‌توان اقطاع دانست و نه féodalité را به نظام اقطاعی اطلاق کرد: "اقطاع و فتودالیتسه، راهنمای کتاب، سال بیستم، شماره‌های ۸-۱۰، آبان - دی ۲۵۳۶، ص ۵۸۳ - ۵۸۱") در همین زمینه ر. ک. اباذر ورداسبی، علل کندی و ناپیوستگی تکامل جامعه فتودالی ایران، چاپ دوم، انتشارات چاپار، تهران، ۱۳۵۵.

۲- موه‌لفان می‌نویسند که "اداره کنندگان عالی زمین‌های وقفی موه‌سبات مذهبی مسلمان را "صدر" و اداره‌کنندگان عالی زمین‌های کلیسا را "کاتولیکوس" می‌گفتند." (ص ۳۶) این توصیف‌ها البته جزئی از حقیقت است ولی همه آن نیست. به استناد تذکره الملوک می‌دانیم که وظایف صدر در دوران سلطنت صفویان دستخوش تغییراتی شده و مهمتر از همه این که به دو قسمت خاصه و عامه که هر کدام مسوؤلانی زی خود

داشته‌اند، مجزا گشته است. خلاصه این که صدور، گذشته از مقدم داشتن سادات و معممین، مسئولیت ایجاد موقوفات و پرداخت وجوه در راه امور شرعی و عرفی، ریاست دیوان روحانی، مقام وزارت اعظم، اجازه بازگشت دادن به جدیدالاسلدمان (در صورت دشوار آمدن آداب مذهب اسلام) و نمایندگی شرع در محکمه دیوان بیگی را نیز متعهد بوده‌اند: ر. ک. تذکره الملوک. ص ۷۴ - ۷۳. و اما کاتولیکوس هم برطبق آنچه که از کتاب "وقایع خود و نادر، شاه ایران" آبراهام و دیگران برمی‌آید، به حقیقت سمت سرپرستی روحانی و نگهبانی منافع و موجودیت اتباع مسیحی را برعهده داشته است (ر. ک. منتخباتی از یادداشت‌ها... ترجمه اسپنتا).

۳- اسم کتاب "تذکره الملوک" به انگلیسی، سخت مخلوط چاپ شده است (ص ۴۵).

۴- مؤلفان جایی از مقدار "اجاره زمین" (ص ۴۵) صحبت کرده‌اند که مترجم از آن به "بهره مالکانه" (پاورقی شماره ۱ همان صفحه) نام برده، بی این که توضیحاتی در این باره داده باشد. توضیحات متن کتاب، بی روشنگری کافی، گویا باید بر "مزارعه" دلالت کند که به واسطه سهولت وسادگی، از دیرباز در ایران نافذ و مؤثر بوده است. روش مزبور عبارت است از درنظر گرفتن پنج عامل جهت به ثمر رسانیدن حاصل که عبارتند از: آب، بدر، زمین، کار و گاو.

۵- مترجم در موارد بسیاری لغت "آراکس" را به جای "ارس" به کار برده است که ناصواب است (برای مثال: ص ۴۹).

۶- در بیان علل انقراض صفویان می‌نویسند: "ورشکستگی اقتصاد کشاورزی باعث زوال شهرها، رکود بازرگانی و فقر توده‌ها گردید. آنان غالباً علیه بهره‌کشی‌های توانفرسا به‌پا می‌خاستند. تشدید تضادها و مبارزات طبقاتی خود از علل اساسی تلاشی دولت صفویه بود." (ص ۵۲-۵۱). گذشته از این که منابع موجود (فرضا" ر. ک. باستانی‌پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران، صفیعی‌شاه، ۱۳۴۸، ص

۲۵۴-۲۰۴، که به استناد مدارک و توضیحات سیاحانی چون شاردن و تاورینه و دیگران، مدلل می‌دارد که ثروت آشفانه<sup>۶</sup> فساد و عامل اصلی انحطاط بوده است) حاکی از فراوانی پول در جامعه بوده است. لکه‌هارت به نقل از محمد محسن صاحب زبدة التواریخ می‌نویسد که در ایام محاصره<sup>۷</sup> اصفهان به دست افغانان، مؤلف مأور شده بود که تا همه جا را برای به دست آوردن خوراکی جستجو کند و در همان حال به خانه<sup>۸</sup> تاجری نقشینه فروش (خریدار و فروشنده کالاهاى گرانبها) که در میدان شاه، دکان داشته وارد می‌شود "به گمان آن که، البته در آنجا در زیرزمین گندم یا آذوقه مخفی کرده باشند. درب را مفتوح نموده، چون داخل زیرزمین شد، چهارده جوال که هریک صدمن تبریز یا بیشتر می‌گرفته، در بالای سکوهای آخری که زیر آنها خالی بوده، گذاشته. چون تاریک بود، به محض ملاحظه جوال‌ها همگی جزم نموده که تمام گندم یا آرد یا هر دو خواهد بود. در کمال سرور و خوشوقتی که گوئی فتح قلعه<sup>۹</sup> خیر نموده، بر سر جوال‌ها رفته، چون سر آنها را گشوده، تمام زر عباسی تازه سکه بود. در نهایت تکدر و مأیوسی باز سر آنها را بسته از آنجا بیرون آمد. غریب‌تر آن که صاحب‌خانه با وجود آنقدر زر، از گرسنگی مرده و کسی نبود که او را دفن نماید.": زبدة التواریخ، برگ ۲۰۸ الف/ انقراض سلسله<sup>۱۰</sup> صفویه، ص ۱۹۳-۱۹۲ / تذکرة الطوک، ص ۳۰". و اما حقیقت حال این است که علیرغم تمامی مشکلات، ایران پادشاه قابل‌ی نداشت که بتواند با توجه به حال و هوای آن روز مملکت، نیروهای ملی را سازمان دهد، تدبیر ملک کند و سرسرکشان را به سنگ کوبد. ولینسکی سفیر دولت مسکوی که برای عقد معاهده<sup>۱۱</sup> تجاری، از سوی پتر به ایران آمده بود، به‌درستی اعلام می‌کند که "شاه سلطان حسین رعیت رعایای خویش است و کمتر ابلسی مثل وی را می‌توان در میان مردم عادی نیز پیدا کرد." گزارش‌های پطرس دی سرگیس گیلان‌تتت، ترجمه<sup>۱۲</sup> محمد مهربار، اصفهان، ۱۳۴۴، مقدمه، ص د.

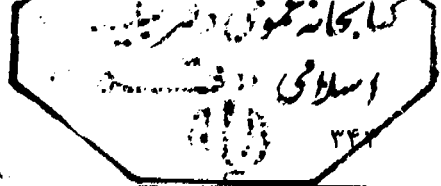
۷- مولفان در بارهٔ نارضائی مردم از صفویان در هنگام محاصرهٔ اصفهان می‌نویسند که "نارضائی از صفویان به بازرگانان هم سرایت کرد." (ص ۵۵) و در توضیح همین مطلب در پاورقی شمارهٔ ۲ همان صفحه می‌افزایند که "از جمله در یادداشت محاصرهٔ اصفهان، اثر سارگیز گیلیانتس، اخباری در بارهٔ نارضایی بازرگانان از صفویه و گرایش آنها به روسیه وجود دارد. در سال ۱۷۲۲ به هنگام نزدیک شدن افغانان به اصفهان، طبق فرمان شاه سلطان حسین، ارمنیان جلفای جدید خلع سلاح شدند. ظاهراً علت این بود که شاه به آنان اعتماد نداشت. (سارگیس گیلیانتس، یادداشت محاصرهٔ اصفهان به وسیلهٔ افغانان) "نشریهٔ آکادمی علوم امپراتوری، جلد ۱۸)، سانکت پتربورگ، (۱۸۷۰) ص ۴ و ۵." و اما چون ترجمهٔ یادداشت‌ها اینک در اختیار ماست، عین گزارش مودخ ۲۰ فوریه (سوم مارس) ۱۷۲۲ گیلانتز را ذکر می‌کنیم: "در همان روز که لشکر از اصفهان بیرون شد، شاه فرمان زیر را برای ارمنیان فرستاد: "چون من قوای خود را برای جنگ با افغانان فرستاده‌ام، شما باید سیصد نفر جوان ارمنی دلیر با اسلحهٔ تمام به در خانهٔ شاهی فرستید، که به عنوان نگهبان به پاسداری کاخ شاهی بپردازند." کلانتز و کدخدای جلفا به فرمان کار کردند و سیصد جوان زورمند ارمنی را به نگهبانی کاخ گذاشتند. ساز و برگ آنان کامل بود، تفنگ، طپانچه، شمشیر و سپر و قداره داشتند، و تفنگها و طپانچه‌هایشان ساخت انگلستان و هلند بود. قزلباشان ساز و سلاح این سیصد نفر ارمنی را بگرفتند و آنها را مرخص کردند و گفتند: "اینک ما را به شما نیازی نیست، به خانه‌های خویش بازشوید و چون ما را به شما احتیاج افتد، احضارتان خواهیم کرد." با این همه ارمنیان از بازگشت سربر تافتند و گفتند: "شاه به احضار ما فرمان داده است و تنها آنگاه باز خواهیم گشت که خود بدین کار فرمان دهد." پس آنگاه آنها را با زور بی‌اسلحه و ساز و برگ به خانه‌هایشان بازپس فرستادند." گزارش ما، ترجمهٔ مهریار، ص ۳۶-۳۷.

ارامنه علی‌رغم این مضایق وفاداری خود را نسبت به سلطان حسین از دست ندادند و آنگاه که در زیر فشار شدید افغان‌ها، ناچار به پرداخت باج و خراج (هفتاد هزار تومان پول و تقدیم پنجاه دختر دوشیزه) به محمود شدند، بازهم به گزارش‌گاردان، مأمور مقیم فرانسه در اصفهان، دل به جانب دربار ایران داشتند. همین مأمور می‌نویسد که "در ۱۸ مارس کلیه اروپائیان مقیم اصفهان به مجلسی (کذافی‌الاصل) که قرار بود تحت نظر صفی میرزا در چهارباغ تشکیل گردد احضار شدند. شاهزاده جوان از اروپائیان به مناسبت قبول این دعوت اظهار امتنان کرده پرسید که آیا آنان با مردم جلفا، که به علت عجز از دفاع خویشتن به سرنوشتی شوم دچار شده‌اند، هیچ قسم مراداتی داشتند؟ اروپائیان به این سوء‌ال که تاحدی موجب نگرانی آنان را فراهم ساخت جوابی صریح ندادند، آنان، همچون خود شاهزاده، خوب می‌دانستند که اهالی جلفا، به علت نرسیدن مدد از اصفهان، چاره‌ای جز تسلیم در برابر قوای بسیار نیرومندتر نداشتند."؛ جنگ ایران با فاغنه، بایگانی وزارت خارجه فرانسه، قسمت ایران، جلد ۶، برگ ۱۵۲ الف، به نقل از: انقراض سلسله صفویه، ص ۱۷۶-۱۷۷.

حال باید پرسید که نکته سنجان تاریخ‌نویس روس، اخبار خود را از کدام منبع به دست آورده‌اند که به اظهار چنان مطالبی پرداخته‌اند؟

۸- نام سفیر عثمانی "دوغوری افندی" دری افندی است (ص ۵۶).

۹- "قشون سلطان عثمانی. حتی برخی ایالاتی (قزوین، اردبیل) را (کذا) که در قرارداد پیش‌بینی نشده بود، اشغال نمود." (ص ۵۷). باید گفت که پای قشون عثمانی به قزوین نرسید و این شهر پس از تسخیر شدن به دست افغانان، با شجاعتی بی‌مانند، مهاجمان را قلع و قمع کرد و هرچند که دگرباره نوعی حاکمیت آنان را پذیرفت ولی هرگز به دست عثمانی‌ها نیفتاد. (ر. ک. سقوط سلسله صفوی، ص ۲۲۵ به بعد).



۱۰ - جانشین محمود افغان را "اشراف" نوشته‌اند (ص ۵۷) که "اشرف" درست است.

۱۱ - "برخلاف تصور حزین، مبارزه مردم در مقابل اشغالگران به معنی هواداری آنان از شاهان صفوی نبوده، زیرا سیستم ظلم و جور اقتصادی، اجتماعی و ملی در دولت صفویه، ناراضی عمیق توده‌های مردم را برانگیخته بود." (ص ۵۹ - ۵۸). در صورتی که خود مؤلفان که پائینتر توضیح می‌دهند که هر جا جنبشی رخ می‌داد، مدعیان دروغی، چونان سیدحسین، محمدعلی رفسنجانی، شامل کرام و... در لباس "صفی میرزا" و "سام میرزا" و وابستگان صفویان به هر طریق (سیداحمد) اظهار وجود می‌کرده‌اند. این داستان تا پایان کار نادر و حتی روزگار سلطنت کریم‌خان که ابوتراب نامی را به عنوان "اسمعیل سوم" نگاه‌داری می‌کرد، صادق است و نشانه از تعلقات عمیق قلبی مردم شهر و روستا، به آن صفی دارد.

۱۲ - داستان سیداحمد که به نام "مدعی دروغی" خوانده شده (ص ۶۰) بسیار ناآگاهانه تحریر یافته است. و برعکس، می‌توان اظهار داشت که او از صدیقترین اعلام کنندگان تقرب به دوره سلطنتی صفویان بوده است (ر. ک. مرعشی، مجمع التواریخ، به اهتمام اقبال، تهران، ۱۳۲۸، ص ۷۵) و با صفویه از طرف مادر پیوند داشت. میرزا سیداحمد بعد از آن که تهماسب دوم را در خواب جهل و غفلت فرورفته می‌بیند، خود جهت حراست تاج و تخت صفویان بیا می‌خیزد، به ابرقو می‌رود و سپس فارس و کرمان را صحنهٔ پیکار با افغانان می‌گرداند. داراب و تبریز (و نه تبریز، آن‌چنانکه در متن دیده می‌شود!) را ضمیمه قلمرو خود می‌کند و تا اواخر ۱۱۴۰ ژوئیه تا اوت ۱۷۲۸ که از افغان‌ها شکست می‌خورد و به امر اشرف، گردنش را در اصفهان می‌زنند، به مقاومت می‌پردازد (ر. ک. وارد، تاریخ نادرشاهی، به اهتمام نگارنده، تعلیقات، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۸۴-۲۸۱)

۱۳ - داستان صفی میرزا را که مؤلفان نقل کرده‌اند، ناتمام گذاشته‌اند (ص ۶۰). اینها دوتن بودند که اولی نخست خود را معصوم میرزا می‌خواند و سپس نام صفی میرزا بر خود گذاشت و سرنوشت او همان است که در دولت نادرشاه ذکر شده. و اما دومی که دو سال بعد (محرّم ۱۱۴۲) خود را صفی میرزا نامید محمدعلی رفسنجانی است که در شوشتر قیام کرد و پس از بی‌اقبالى، به عثمان گریخت. در چهار سال آخر عمر نادر، وسیله فتنه‌های متعددی در صفحات قفقازیه شد که ذکر آن‌ها بیاید (جهانگشا، چاپ ۱۲۹۶ تبریز، ص ۱۳).

۱۳ مکرر - "شخصی به نام "شامل کرام" نیز که یک تاجر محترک ساده بود و خود را برادر شاه سلطان حسین می‌نامید نزدیک به هزار نفر "خانه‌به‌دوش" را در دستهای فراهم آورد. او موفق شد که سواحل خلیج عمان را به تصرف درآورد. سپس او به بلوچستان رهسپار شد. در آنجا میان او و عبدالله‌خان کشمکش‌های نظامی رخداد. هنگامی که شامل کرام آگاهی یافت که اشرف قشون نسبتاً بزرگی برای سرکوبی او فرستاده، مجبور شد که به هندوستان بگریزد. " (ص ۶۱-۶۰)

به چنین اسمی اصلاً برخورد نشد. به احتمال اقرب، این همان کس است که میرزا مهدی در باره‌اش می‌نویسد: "دیگر شخصی در سمت شمیل مینا به هم رسیده، به ادعای پسری خاقان مغفو، خود را سلطان محمد - میرزانام نهاده، به شاهزاده خرسوار شهرت یافته، و در شمیل چهارصد پانصد نفر از اعراب بنادر را بر سر خود جمع کرده، از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته، جمعی از بلوچ به اعانت او برخاستند. از آنجا به میان طایفه بارزی آمده، آن طایفه نیز با او متفق و عزیمت بندر کرده، با سید احمد نواده میرزا داود که در آن اوان او نیز در آن سمت‌ها رایت استقلال برافراشته بود، مجادله نموده، سید احمد را منهزم ساخت. و بندر را با محال شمیل مینا به حیظه تصرف در آورد. بالاخره جمعی از جانب اشرف به دفع او مأور گشته، با او محاربه و مومی‌الیه شکست یافته،

به جانب هندوستان گریخت. بندر با محال متصرف فیه او ضمیمه<sup>۲</sup> ولایات افغانی گردیده": جهانگشا، تصحیح انوار، ص ۲۶.

۱۴ - نبرد مهماندوست اشرف با نادر (ص ۶۲) به تحقیق دقیق در کنار ده ملا اتفاق افتاده است (عالم آرا، ۱، ص ۱۶۹/شهریار عدل، La bataille de Mehmándust, studin Iranica, tome 2 - 1973- Fascicule 2, PP. 235-241.

۱۵ - مؤلفان مدعیند که بین سپاه نادر و قشون اشرف، بعد از ده ملا تا مورچه خوار اصفهان، منازعه<sup>۳</sup> دیگری بموقع نییوسته است، در حالی که از نبرد سوده<sup>۴</sup> خوار نزدیک تهران، نام نبرده‌اند (ص ۶۳).  
۱۶ - "نادرشاه در سال ۱۷۳۷ م. از جنگ بین قبایل افغان قلزای و ابدالی استفاده کرده هرات و قندهار را تصرف نمود." (ص ۶۷) یادآوری می‌شود که نادر برای آخرین بار مقاومت ابدلیان هرات را در سال ۱۱۴۴ ر ۱۷۳۱ درهم شکست و پس از آن دیگر تا پایان عمر این شهریار، شورش از مردم این شهر برنخواست.

۱۶ - از متن چنین برمی‌آید که نادر در دهه<sup>۵</sup> چهارم سده<sup>۶</sup> هجدهم موفقیتی بر داغستان نداشته است (ص ۶۸). در حالی که تا سال ۱۱۴۸ ر ۱۷۳۵ و به هنگام تاجگذاری نادر، سراسر منطقه، اطاعت او را پذیرفته بودند.

۱۷ - "در مه ۱۷۲۴ در نبرد با مردم تابه‌ساران، در اوت در سرحد کافر کوموخ، در سپتامبر در آوار و در نوامبر هنگامی که قسمتی از قشون او از کاراگایتاکسی‌ها شکست خورد." دست‌کم از نظر صحت در متن چنین باید قلمی شود. "در مه ۱۷۴۲ در نبرد با مردم تیرسران، در اوت در سرحد غازی قموق، در سپتامبر در آوار، و در نوامبر هنگامی که قسمتی از قشون او از قراقیطاق‌ها شکست خورد." دست به دست‌گشتن ترجمه‌ها، همراه با بدی وضع چاپ چه بلای بدی به روزگار متون آورده است.

۱۸ - ادعای شکست و عقب‌نشینی نادر از لزگی‌های داغستان اساساً



درست نیست (ص ۶۹). این امر حقیقت دارد که نادر بعد از بازگشت از هند و تسخیر آسیای میانه، چندین ماه سپاه و قوای معنوی و مادی خود و ملت را در مواجهه با لزگیان دلیر - که برادرش ابراهیم خان را کشته بودند - به بیهوده تلف کرد و اسباب خرابی حال خود و اتلاف سپاه و نابودی خزانه و پیریشانی رعیت را فراهم آورد، چون به‌واقع لزگی‌ها چیز مهمی نداشتند که از دست بدهند. مردمی به اعتبار کنونی، چریک، کوهستانی، از جان گذشته، در خانه و کاشانه‌ای که وجب به وجبش را می‌شناختند، آن هم برای مدافعه از خود و در برابر زور و جبر، می‌جنگیدند. اگر از پشت سنگی درمی‌آمدند، در کوهی سنگر می‌گرفتند و وقتی هم که متجاوز پیش می‌برد سبکیا به اوج قلل یا مناطق دوردست می‌گریختند و به مجرد رفع خطر برمی‌گشتند. این از بدترین خبط‌های نادر بود که قرب دو سال عمر و توان و استعداد جنگی خود و کشورش را در بیفوله‌های داغستان تلف کرد و بر باد داد و آخر نیز مظفریتی که بتوان نام فتح بر آن نهاد، به دست نیارود. اما ادعای شکست او و سپاه ایران هم درست نیست، چه اساساً جنگی به مفهوم نبردهای صفی در میان نبوده است.

۱۹ - مؤلفان از لشکرکشی‌های ناکام نادر به مسقط نیز سخن گفته‌اند (ص ۶۹). این نبردها توأم با اندیشه‌های بزرگ نادر در زمینه تأسیس نیروی دریائی و تأمین سیادت ایران بر سواحل جنوبی خلیج فارس، داستانی طولانی دارد. کوتاه سخن این که تا نادر زنده بود، نه تنها بحرین که مسقط و عمان هم به طولانی مدت، جزء ایران بودند. (دنیاله دارد)